مفاهیم سیاسی

تبلیغات سیاسی

حبیب عشایری

واژه تبلیغات سیاسی را این گونه تعریف کرده‌اند: «تلاش آگاهانه بعضی افراد یا گروهی به منظور کنترل یا تغییر نگرش سایر گروه‌ها با استفاده از ابزارهای ارتباطی که این امر واکنش مخاطبان را به تاسی از تبلیغات سیاسی دربر خواهد داشت.» تبلیغات به معنی اشاعه عقاید و به منظور تحت‌تاثیر قرار دادن مخاطبین، همیشه به نوعی در تاریخ جوامع بشری وجود داشته است. به عبارتی از نقل افسانه‌ها و اساطیر به‌وسیله پیران قوم و قبایل برای ایجاد روحیه جنگاوری در جوانان گرفته تا موعظه فیلسوفان یونان (نظیر سقراط) و روم باستان در معابر عمومی و حتی سنگ‌نوشته‌های هخامنشیان و ساسانیان چیزی جز مبارزات تبلیغاتی نبوده است به‌عنوان مثال فتح سرزمین‌های لیدی و بابل، جنگ‌های کوروش و ایجاد وحدت و تعمیم و گسترش مذهب تشیع به‌وسیله صفویان در ایران تنها در سایه تبلیغات سیاسی میسر گشته است تا ارتش و قوای نظامی نیرومند. «اما به عقیده بسیاری از محققان اصطلاح پروپاگاندا به معنای تبلیغ و گسترانیدن باورها است و در این ارتباط نخستین تشکیلات منظم برای تبلیغات سیاسی را در سال ۶۲۲ میلادی کمیته‌ای از کاردینال‌های کلیسای کاتولیک رم به نام جماعت تبلیغ ایمان زیر نظر پاپ گری گوری پانزدهم بنیان نهادند تا بر فعالیت تبلیغات خارجی میسیونرهای مسیحی نظارت داشته باشند.» «اصطلاح پروپاگاندا در آغاز نزد بسیاری از کاتولیک‌ها حداقل هنگامی که به همان معنی به‌کار می‌رفت دارای یک مفهوم ضمنی، مقدس و محترم بود. اما سوءاستفاده‌های بعدی از این لفظ به مرور از اعتبار و تقدس آن کاست و جای آن را به تنفر و بدبختی نزد توده‌های مردم و افکار عمومی سپرد. در قرن هجدهم و نوزدهم واژه پروپاگاندا از انحصار فعالیت‌های مذهبی خارج و استعمال آن در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و بازرگانی رایج شد. با گسترش دموکراسی و به‌ویژه حق رای، واژه تبلیغات به عرصه مبارزات انتخاباتی کشانده

شد، در قرن بیستم با اختراع و تحول وسایل ارتباط جمعی جدید، انقلابی عظیم در شیوه‌ها و ابزارهای تبلیغاتی به وقوع پیوست که کارآمدی و کاربرد آن در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نسبت به گذشته بی‌سابقه شد.»

در طول جنگ جهانی اول و دوم با گسترش دامنه رقابت‌های سیاسی و اقتصادی بین نظام‌های سرمایه‌داری، فاشیستی و کمونیستی به منظور تسری اهداف ایدئولوژیک و تعقیب سیاست‌های امپریالیستی در خارج از مرزها بر حجم، وسعت و کیفیت تبلیغات سیاسی و ایدئولوژی به نحو چشمگیری افزوده شد.

به‌عنوان نمونه ژوزف گوبلز عضو حزب نازی آلمان در سال ۱۹۳۳ میلادی از سوی آدولف هیتلر به‌عنوان وزیر تبلیغات سیاسی معرفی شد و نظارت بر رادیو، چاپ، سینما و تئاتر به او محول شد. «به‌گونه‌ای که گوبلز از کلیه رسانه‌های ارتباطی و آموزشی در جهت تحقق اهداف تبلیغاتی حزب نازی استفاده کرد.»

در دوران جنگ سرد نیز ایجاد و حفظ بلوک‌بندی بین شرق و غرب گرمترین جبهه تبلیغاتی تاریخ بشری بین دو نظام سرمایه‌داری و کمونیستی را گشود. در این دوران وقوع انقلاب‌های سیاسی به‌ویژه در کشورهای جهان سوم به ماهیت تبلیغات به‌عنوان هنر مبارزه نگریسته شد و بار ارزشی خاصی را به آن بخشید، به‌طوری که اصطلاحاتی همچون جنگ روانی و جنگ تبلیغاتی مبین جایگاه و اثربخشی تبلیغات در این دوره است. در حال حاضر نیز با گسترش روزافزون وسایل ارتباطی و ابزارهای انتقال اطلاعات و اتکای تبلیغات بر تکنولوژی، مفهوم و وظایف آن را چندبعدی و پیچیده ساخته است. به عبارتی تبلیغات امروزی مبتنی بر مطبوعات، روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون، سینما، ویدیو، تکنولوژی‌های ماهواره‌ای، کامپیوتر، فاکس و . . . نه تنها به دنبال انگاره‌سازی، مشروعیت و اقناع سیاسی مردم در درون مرزها هستند بلکه مسیر سلطه ارتباطی را نیز طی می‌کنند.

■ تقسیم‌بندی تبلیغات سیاسی

«گارث اس جاوت» و «ویکتوریا ادراس» تبلیغات سیاسی را به پنج نوع تقسیم کرده‌اند: ۱- تبلیغ آشوب‌آفرین یا هیجانی. در این نوع تبلیغ سعی می‌شود مخاطب به سوی اهداف معین هدایت شود. ۲- تبلیغ وحدت‌بخش. در این نوع تبلیغ تلاش منبع در راستای منفعل کردن مخاطب است. ۳- تبلیغ سفید. در این نوع تبلیغ به‌رغم اینکه منبع مشخص است و اطلاعات پیام ارسالی از طرف او صحت دارد، تلاش منبع، ایجاد اعتبار در نزد مخاطب است. ۴- تبلیغ خاکستری. در این نوع تبلیغ ممکن است منبع مشخص و یا نامشخص باشد و احتمال دارد اطلاعات پیام نیز درست و یا نادرست باشد. ۵- تبلیغ سیاه. در این نوع تبلیغ اطلاعات پیام نادرست و ساختگی بوده و هدف منبع نیرنگ‌آمیز است. بعضی معتقدند که در تبلیغ سیاسی سعی می‌شود اراده مردم، تفکر، نگرش و جهان‌بینی آنان به‌سوی عوامل تبلیغ جلب شود، یعنی مبلغ به‌جای مخاطب خود فکر می‌کند و عقاید خود را به آنان تحمیل می‌کند.

بخش اول

گفت‌وگوی دنی پاستل با فرد هالیدی

فرار از چپ اما نه به راست

ترجمه: دانیال شاه‌زمانیان

■ شما با نشریه نیو لفت ریویو به مدت ۱۵ سال همکاری می‌کردید اما از دیدگاه‌های این نشریه فاصله گرفتید. به نظر شما الآن رفقای قدیمی‌تان از کجا به دنیا نگاه می‌کنند؟ به طور خاص منظور من دوست قدیمی شما یعنی طارق علی است که پس از ۱۱ سپتامبر شهرت بین‌المللی زیادی پیدا کرد.

من دیگر ریشه‌های فکری مشترک چندانی با گرایش‌های چپ نو ندارم. من در سال ۱۹۸۳ بعد از مناقشاتی که در داخل نشریه بالا گرفت از آن نشریه بیرون آمدم. از حدود پنج یا ده سال پیش از این تاریخ موضع این جریان را نسبت به موضوع مهمی چون «حقوق انسانی» مخرب می‌دانستم که این موضع تاکنون هم تغییری نکرده. من و طارق علی از ۴۰ سال پیش با هم دوست بودیم. ما در دهه ۶۰ دوران دانشجویی‌مان را با هم می‌گذراندیم. ما در مخالفت با جنگ ویتنام فعالیت می‌کردیم و در فضای چپ بریتانیا به فعالیت‌های‌مان ادامه دادیم. حدود ۲۰ سال پیش من به طارق گفتم که خدا ما دو نفر را به محضر خود فراخوانده است و به ما گفته که «یکی از شما باید به چپ برود و یکی دیگر به راست» اما مشکل این است که خدا به ما نگفته که کدام یکی باید به کدام راه برویم و حتی شاید خودش هم این را نمی‌داند. طارق خندید. او دقیقاً فهمیده بود که من چه می‌گویم.

■ خوب دقیقاً منظور شما چه بود؟

دیدگاه من این است که موضعی که چپ نو و طارق علی نسبت به منازعات خاورمیانه دارند نگاهی کاملاً ارتجاعی و دست‌راستی است. این موضع با قضیه افغانستان شروع شد. به نظر من موضوع افغانستان از سال ۱۹۸۰ در تاریخ چپ مهم بود. برای تاریخ جهان هم همین‌طور. این موضوع در نخستین سال‌های سده بیست‌ویکم یعنی سال‌هایی که ما در آن زندگی می‌کنیم همان اهمیتی را دارد که جنگ داخلی اسپانیا برای قاره اروپا داشت. افغانستان مدرسه‌ای بود که بسیاری از مخالفان دنیای جدید و افراد ستیزه‌جوی این قرن در آنجا رشد کردند و در سراسر دنیا پخش شدند. همان‌طور که فاشیست‌های ایتالیا و آلمان در اسپانیا آموخته شدند و برای غلبه بر سراسر اروپا و مدیترانه به پا خاستند، اسلام‌گرایان افراطی که بن لادن هم یکی از آنها است در آن‌جا اولین درس هایشان را تمرین کردند، در افغانستان. آنها این فعالیت‌های جهادی را در سراسر خاورمیانه و حتی جاهای دیگری که تاکنون با چنین مفاهیمی مواجه نشده بودند گسترش دادند. مثلاً حملاتی که در ۱۱ سپتامبر انجام شد از همین دسته بود. شما نمی‌توانید از این موضوعات سر در بیاورید مگر این که به افغانستان در دهه ۱۹۸۰ برگردید.

اما چه کسی مسئول چنین فجایعی است؟ سرویس‌های جاسوسی پاکستان و عربستان سعودی یا ایالات متحده؟ کتاب باب وودوارد به نام «حجاب» یا کتاب استیون کل درباره افغانستان به نام «جنگ ارواح» را حتماً بخوانید. آمریکا عمیقاً در این قضیه درگیر است. به نظر من هر کس نتواند این موضوع را دریابد یا به گذشته بنگرد عیناً به راست تعلق دارد و من فکر می‌کنم که طارق به دست راستی‌ها پیوسته است. او با بسیاری از نیروهای ارتجاعی منطقه تبانی کرده، اول در افغانستان و حالا در عراق. او از نظر فکری از خیزش سنی‌ها در عراق که به دموکراسی یا پیشرفت مردم عراق علاقه‌ای ندارند حمایت می‌کند. چه این سنی‌ها بعثی باشند و سابقه ۳۰ سال دیکتاتوری را در کارنامه خود داشته باشند یا سنی‌هایی باشند که پروژه‌های اقتدارگرایانه دیگری را در سر می‌پرورانند. موضع نیو لفت ریویو نیز همین است. آنها فکر می‌کنند که آینده انسانیت در خیابان‌های فلوجه تعیین می‌شود.

■ شما به موضوع حقوق انسانی اشاره کردید. از کی شما با دیدگاه‌های این نشریه درباره حقوق انسانی اختلاف پیدا کردید؟

موضوع حقوق انسانی بسیار اهمیت دارد. ما باید از حقوق جهان‌شمولی که به آنها باور داریم دفاع کنیم، هرچند که هرکسی به نحوی از این حقوق مفهوم‌سازی می‌کند و یا حتی برای تسلط زدایی از این اصول تلاش می‌کند. این نقطه شروع اندیشه من است و من دیدگاه تاریخی و سیاسی خود را از این نقطه شروع می‌کنم. بحث را خلاصه کنم: معنای عملی این نکته مباحثه‌ای است که درباره امر «مداخله» به پا شده. به نظر من می‌رسد که برخی از مداخلات برای دفاع از حقوق انسانی موجه‌اند. دو نمونه روشن این مداخلات واکنشی است که در بوسنی و کوزوو یا در دفاع از کردهای عراق در سال ۱۹۹۰ و ۹۱ صورت گرفت. نشریه نیو لفت ریویو و همفکران آن نه تنها این مداخلات را مورد حمله قرار می‌دهند بلکه بسیاری از مفاهیم حقوق انسانی را نقد می‌کنند و بر این کار هم اصرار دارند. اختلاف اساسی من با این نشریه و نیز با طارق علی درباره همین موضوع است.

اما یک بحث پراهمیت میان من و طارق در گرفت که به نظر من از مباحثی که در دهه ۱۹۷۰ باهم داشتیم سرچشمه می‌گرفت. این موضوع به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در افغانستان و پس از آن اشغال افغانستان به دست شوروی و حمایت پاکستان، عربستان سعودی و آمریکا از مجاهدین افغان بود. در همان زمان من در

فرد هالیدی استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه لندن (LSE) است. او از ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۳ عضو شورای سردبیری نشریه نیو لفت ریویو (New Left Review) بود و اکنون نیز ستون‌نویس نشریه الکترونیکی Open Democracy است. (www.opendemocracy.net) این مصاحبه در ۲۳ نوامبر ۲۰۰۵ در شیکاگو ضبط و اخیراً منتشر شده است.

بخش اول

ایران شاهد تثبیت رژیمی جدید بودم. در خیابان‌های تهران می‌دیدم که صدهزار نفر فریاد می‌زدند «مرگ بر لیبرالیسم!» من در دفتر مرکزی یکی از روزنامه‌های مشهور به لیبرالیسم در ایران نشسته بودم که انقلابیون برای بستن آن روزنامه به آنجا آمدند. این لحظات برای تثبیت حکومت ایران تعیین‌کننده بود. به همین خاطر من به شدت با حمایت از مجاهدین در افغانستان مخالف بودم. اینها حرکت‌هایی واپس‌گرا بودند. من از رژیم کمونیست افغانستان انتقادات زیادی داشتم اما فکر می‌کردم که آنها باید در قدرت بمانند و به اصلاحات روی آورند و با مذاکره بستر عقب‌نشینی نیروهای شوروی را فراهم کنند. موضع طارق علی متفاوت بود یعنی او فکر می‌کرد که نیروهای نظامی باید به سرعت از افغانستان خارج شوند. نمونه این مسئله در فضای سیاسی انگلیس ورود نیروهای نظامی انگلیس به ایرلند بود. من مخالف این موضع بودم که نیروهای نظامی باید به سرعت از ایرلند خارج شوند. من فکر می‌کردم که دفاع از خروج کامل نیروهای نظامی از ایرلند تنها شعاری از سر بی‌مسئولیتی است و به همین دلیل فکر می‌کنم که دفاع از خروج کامل نیروهای نظامی از افغانستان هم تنها شعاری از سر بی‌مسئولیتی بود.

ما شاهد سلسله‌ای از اتفاقات دیگری هستیم که در دهه ۱۹۹۰ روی داد و فاصله بیشتری میان من و کسانی که پیرو دیدگاه‌های چپ بودند به وجود آورد. من سال‌ها با آنها همکاری می‌کردم چه در اروپا و انگلستان و چه در آمریکا. در سال ۱۹۹۱ من از جنبشی که خواستار خروج صدام از کویت بود حمایت می‌کردم. پس از آن اتفاقات بوسنی در سال ۱۹۹۵ و کوزوو در ۱۹۹۹ رخ داد.

■ درباره افغانستان در سال ۲۰۰۱ چه‌طور؟

بله. خوب یکی از همین مباحث بود که به من و طارق علی نشان داد که هرکدام در یک طرف خط ایستاده‌ایم. طارق علی مطابق مرسوم از موضعی ضدمداخله حمایت می‌کرد ولی من موضعی پیچیده‌تر اتخاذ کرده بودم. دیدگاه من براساس چیزی بود که به نفع مردم آن کشور می‌دانستم و البته این دیدگاه برای دفاع از منافع غرب طراحی نشده بود. این مسئله که آمریکا باید در یک کشور مداخله کند یا نه موضوعی ساده نیست. در هر مورد باید بنا به امتیازاتی که از این مداخله برای مردم آن کشور به دست می‌آید قضاوت کنیم. موضوع اصلی این نیست که آیا آمریکا مداخله خواهد کرد یا نه؟ حتی این هم مهم نیست که انگیزه آمریکا از این مداخله چیست؟ موضوع اصلی این است که آیا این مداخله به نفع مردم است یا نه؟

اما این امر هم به موضوع دیگری ربط پیدا می‌کند و ما را به مباحثی که در نشریه چپ نو داشتیم برمی‌گرداند. یک بحث بسیار مشهور در ابتدای دهه ۱۹۸۰ بحث بر سر ماهیت امپریالیسم بود که به دست بیل وارن مارکسیست اسکاتلندی و صاحب کتاب «امپریالیسم، پیش‌گام سرمایه‌داری» آغاز شد. چیزی که مورد بحث بیل وارن است متضاد با تئوری وابستگی و بومی‌گرایی خام یا تئوری‌های ناپخته ضدامپریالیستی است. بحث او به این مربوط می‌شود که به نظر مارکس و انگلس در مانیفست و سرمایه و نیز از دیدگاه تاریخی، امپریالیسم و سرمایه‌داری نقشی پیش‌برنده در تغییر چهره جهان به عهده داشته‌اند: ساختن طبقات جدید اجتماعی، گسترش اندیشه‌های جدید و استعمار قاره آمریکا نقش مثبت سرمایه‌داری و امپریالیسم را نشان می‌دهد. یعنی امپریالیسم نقش دیگری هم به عهده داشته و این به این معنی است که همه کارهای امپریالیسم بد نیست. برای مثال در جنگ جهانی دوم امپریالیسم بود که با فاشیسم وارد مبارزه شد.

صرف این که امپریالیسم در کوزوو مداخله کرده دلیل خوبی برای محکوم‌کردن مداخله نیست. شما برای محکومیت امپریالیسم باید دلایل دیگری داشته باشید. قضیه این طور نیست که یکی از امپریالیسم دفاع می‌کند پس ما وظیفه داریم تا امپریالیسم را به نقد بکشیم. اختلاف من با این نشریه یا با دیگر چپ‌های ایالات متحده ناگهانی نبود. من به یک‌باره به آغوش راست نیفتادم. این موضوع به تاریخ چنین اختلافاتی مربوط می‌شود و البته به برخی اختلافات نظری خاص هم مربوط است.

اینها تا حدی ریشه در همان مسئله ایرلند دارد. چه کسی در برابر کشته شدن بیش از ۵۰۰۰ نفر در ایرلند شمالی طی این سی سال مسئول است؟ متاسفم، این مسئله تنها به امپریالیسم بریتانیا مربوط نمی‌شود. ناسازگاری و نفرت جمعیت‌های محلی به صورت عینیت یافته‌اش در منازعه کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها دلیل اصلی این بحران بود. انگلیسی‌ها کارهای وحشتناکی انجام داده‌اند اما در برابر تمام کشته‌شدگان مقصر نیستند. کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها مقصرند نه امپریالیسم.

من با دیدن گزارش توسعه انسانی UNDP بیشتر از دیدن نشریه نیولفت ریویو خوشحال می‌شوم. گزارش سالانه و شجاعانه توسعه انسانی اعراب که تاکنون سه ویرایش آن منتشر شده و با روشی آماری و کمی به شاخص‌سازی برای مسائلی مانند دسترسی زنان به آموزش یا حوزه سیاسی رفتار با اقلیت‌ها، آزادی بیان، انتخابات آزاد و مانند آن می‌پردازد مرا بسیار خوشحال می‌کند.

■ یعنی آزادی‌های «بورژوایی»؟

نه، من این نوع دسته‌بندی را قبول ندارم.

■ منظورم بعضی نقل قول‌های نادری است که دیده‌ام؛ روش ناپخته چپ افراطی برای کنارگذاشتن حقوق انسانی.

بله، دقیقاً و خود مارکس هم تا جایی که می‌توانست این زبان را بی‌اعتبار کرده بود. البته او برای پرداختن به موضوع حقوق انسانی نمره خیلی خوبی نمی‌گیرد. نمره‌ای که به لنین و استالین و مائو می‌دهم حتی از این هم بدتر است. من خودم را در خانه حبس کرده‌ام و گزارش‌های UNDP را می‌خوانم و تلاش‌های آمارتیا سن و مارتا نوسبام را برای تعریف شکل‌های جدیدی از نیازهای جهان‌شمول انسانی دنبال می‌کنم؛ با فمینیست‌هایی که به طور انضمامی با سیاست‌های عمومی سر و کار دارند احساس نزدیکی بیشتری دارم تا با دانشگاهیانی که همه تلاش‌شان برای صورت‌بندی معرفت‌شناختی این فعالیت‌ها است. ما داریم وقت خودمان را تلف می‌کنیم. بگذارید این موضوع را روشن‌تر کنم. نقش کم‌رنگ آمریکا در برنامه‌ریزی جهانی برای بهبود وضعیت بهداشت و خانواده، مخالفت آمریکا با جلوگیری از بارداری و سقط جنین و رفتار ناشیانه‌ای که درباره موضوعی مانند AIDS داشته، یعنی این همه بی‌مسئولیتی و بی‌ارادگی جنایت‌کارانه به مرگ میلیون‌ها انسان منجر شده است. جورج بوش باید به خاطر برنامه‌ای که در برابر AIDS اتخاذ کرده به اتهام قتل عام انسان‌ها محاکمه شود. همین طور پاپ هم باید به محاکمه کشیده شود؛ هم این پاپ فعلی و هم همه پاپ‌های قبلی که از این برنامه‌های مفید جلوگیری کردند. من هرگز شیفته سیاست‌های آمریکا نیستم. به همین خاطر من از دهه ۱۹۶۰ با رویکردهای متفاوت سوسیالیستی و ضدامپریالیستی همکاری می‌کردم. در بسیاری از کشورهای انقلابی جهان سوم کار کرده‌ام حتی آنجا زندگی کرده‌ام. پایان‌نامه‌ام را درباره تنها کشور کمونیست عرب یعنی یمن جنوبی کار کردم. مدتی در کوبا زندگی کردم. در عراق، افغانستان، سوریه و لیبی هم بودم. هنگامی که عبدالناصر زنده بود به مصر رفتم. الجزایر را در زمان بن‌بلا دیدم. من در همه این کشورها علایق خاص و ثابتی را دنبال می‌کردم. آنجا نرفتم ببینم که همه امور به خوبی دارند پیش می‌روند بلکه هرجا رفتم به این خاطر بود که اوضاع داشت خراب‌تر می‌شد. به نظر من وقتی کشوری در جهان سوم به همبستگی دست پیدا می‌کند تازه بعد از این است که امور زیادی پیش می‌آیند و باید به آنها واکنش نشان داد. البته همبستگی امری ضروری است اما تنها همبستگی مهم نیست. فکر نمی‌کنم که همه این انحرافات نتیجه برنامه‌های بومی این کشورها باشند. من فکر می‌کنم که همبستگی را باید امری پیچیده در نظر بگیریم نه امری ساده. نباید به سادگی آنچه را که مردم می‌گویند بپذیریم. به شدت ممکن است که این مردم در حق خودشان قساوت‌های بی‌شماری مرتکب شوند. ببینید در انتهای این طیف شما شاهد اعمال پ ک ک و خمرهای سرخ و اعمالی حتی بدتر از اینها هستید. اغلب این منازعات دعواهای بین دو قوم هستند اما با زبانی ترقی‌خواهانه سعی می‌شود این واقعیت را بپوشانند که این اعمال تنها به بهانه قوم‌پرستی انجام می‌شوند. این امر درباره اسرائیل و فلسطین هم صدق می‌کند. حتی ارتش جمهوریخواه ایرلند نیز یکی از مصادیق این قضیه است. در قره‌باغ آنچه میان آذری‌ها و ارمنی‌ها به وقوع می‌پیوندد از همین جنس است. پس نباید همبستگی را در صدر ارزش‌های خود قرار دهیم. همبستگی با آنچه مردم می‌گویند و انجام می‌دهند به نقد کشیده می‌شود. همبستگی واقعی با ارزیابی‌های بلندمدت از منافع مردم و حقوق انسانی آنها و فرآیندهای عینی جامعه به دست می‌آید. درباره این کشورها باید بیشتر بدانیم. متاسفانه دیگر مردم نمی‌خواهند بدانند که واقعاً در جهان سوم چه دارد می‌گذرد چون بسیاری از کشورهای جهان سوم در دنیای امروز به امنیت و همبستگی دست یافته‌اند.

■ به نظر می‌رسد که این قضیه بیشتر به نقش آمریکا بستگی دارد تا به نقش افرادی که در آن طرف معادله قرار می‌گیرند.

بله. من به خاطر کفاره گناهانم وضعیت همبستگی را در ایران شاهد بودم. وقتی که ۴۰ سال پیش به ایران رفته بودم تنها ۱۹ سال داشتم. در چمدان خودم یک ترجمه از کتاب جنگ چریکی چه‌گوارا داشتم. من بنا به عادت این کتاب را با خودم برداشته بودم. در یک ملاقات ۲۰ ثانیه‌ای که با یک نفر در یکی از کافه‌های تهران داشتم من این کتاب را به او دادم و این آخرین باری بود که چنین کاری می‌کردم. برای اینکه درباره همبستگی این کشورها بدانید باید از تاریخ و سیاست این کشورها سر در بیاورید. باید بگوییم که در چه مواردی دیگر نمی‌توانیم با اعمال مردم کشورهای جهان سوم موافقت کنیم. من از ابتدا باحوادث پایانی دهه ۷۰ و آغازین دهه ۸۰ (میلادی) در ایران مخالف بودم. من با کارهایی که انقلابیون در افغانستان و اتیوپی انجام دادند و من به عینه آنها را می‌دیدم مخالفم. برای برقراری ثبات و همبستگی باید مسائل حساسی را در نظر گرفت. چپ‌ها نمی‌خواهند بدانند که در دهه ۱۹۸۰ چه می‌گذشت. آنها اهمیتی نمی‌دهند که خمرهای سرخ چه کارهایی انجام می‌دادند. یا حتی اهمیتی نمی‌دهند که برنامه کوبا دیگر ورشکسته شده و بیشتر کوبایی‌ها آرزو می‌کنند که کاش کاسترو ۲۰ سال پیش مرده بود و الان ترس آنها از این است که اگر او بمیرد این جزیره به آشوب کشیده خواهد شد. حتی نمی‌خواهند بپذیرند که مائو یک تنه از هیتلر و استالین بیشتر آدم‌کشی کرد. اینها روشنفکرانی هستند که به نیویورک تایمز یا روزنامه‌های لندن و BBC انتقاد می‌کنند که چرا کشورهای جهان سوم را به شکل کلیشه در آورده‌اند و این کلیشه‌ها را مهم جلوه می‌دهند. من فکر می‌کنم این انتقاد درستی است. اما چرا آنها هرگز از روزنامه‌های جهان سوم انتقاد نمی‌کنند؟ چرا هرگز از قوم‌پرستی اسلام‌گرایان و سیاستمداران خاورمیانه انتقاد نمی‌کنند؟ چرا این افراد شبکه الجزیره را که من هم در آن ظاهر شده‌ام به صدایی مقدس تبدیل کرده‌اند درحالی که این شبکه به شکل گسترده‌ای به ابزاری ماهرانه در دست دولت‌های اقتدارگرای منطقه تبدیل شده است. بیایید تلاش کنیم و اصول جهان‌شمول خودمان را جهانی کنیم. به نظر من نقطه شروع دقیقاً همین جاست.

چشمان تمام بسته

چپ‌ها نمی‌خواهند بدانند که در دهه ۱۹۸۰ چه می‌گذشت. آنها اهمیتی نمی‌دهند که خمرهای سرخ چه کارهایی انجام می‌دادند. یا حتی اهمیتی نمی‌دهند که برنامه کوبا دیگر ورشکسته شده و بیشتر کوبایی‌ها آرزو می‌کنند که کاش کاسترو ۲۰ سال پیش مرده بود و الان ترس آنها از این است که اگر او بمیرد این جزیره به آشوب کشیده خواهد شد. عرفات آدمی عوام‌فریب و بی‌کفایت و به شدت فاسد بود. حتی نمی‌خواهند بپذیرند که مائو یک تنه از هیتلر و استالین بیشتر آدم‌کشی کرد.

نگاه کارشناس

قدرت هیلاری

جیمز کارویل و مارک جی پن*

ترجمه: نیره محمودی

«هیلاری کلینتون یکی از ضعیف‌ترین نامزدهایی است که دموکرات‌ها می‌توانند معرفی کنند.»

«دموکرات‌ها به‌شدت در مورد شانس او برای انتخاب شدن نگران هستند.»

«فقط به فرد دیگری شانس بدهید، ما در حزب دموکرات می‌توانیم یک دموکرات را انتخاب کنیم.»

«او به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند پیروز شود.»

ما تمام این جملات را قبلاً شنیده‌ایم «هیلاری ذره‌ای موفق نخواهد بود.» درواقع این جملات نقل شده مربوط به هفته‌های اخیر نیست، بلکه اظهاراتی است که طی ۶سال گذشته بیان شده است. زمانی که بسیاری از کارشناسان- و دموکرات‌ها- می‌گفتند که هیلاری هرگز برای مجلس سنا انتخاب نخواهد شد، اما وی توانست با کسب ۱۲ درصد از آرا به پیروزی نائل آید. ما نمی‌دانیم که هیلاری برای انتخابات ریاست جمهوری نامزد خواهد شد یا نه، اما ما به عنوان مشاورانی که در دو مبارزه انتخاباتی موفق دموکرات‌ها برای ریاست جمهوری فعالیت داشتیم، می‌دانیم که اگر نامزد شود، می‌تواند در این مسابقه هم برنده شود. چرا؟ نخست به‌خاطر این که توانایی حرف اول را می‌زند. ما به عنوان یک حزب، کمتر آرمان‌نگر هستیم تا کالبد شکاف. نامزدهای ما طوری نگاه شده‌اند که گویی هیچ استقامتی از خود ندارند. آخرین نظرسنجی توسط شبکه خبری ABC حکایت از این دارد که ۶۸ درصد از آمریکایی‌ها هیلاری را رهبری مقتدر می‌دانند. این جایگاه پس از سال‌ها بودن او در وسط معرکه به دست آمده است. مردم می‌دانند که هیلاری در عقیده‌اش بسیار راسخ است، حتی اگر همیشه مخالف او باشند. آنها همچنین می‌دانند که او برای مواجهه با مشکلات یک مبارزه ملی و همچنین چالش‌های پیش روی یک رئیس‌جمهور، سرسختی لازم را دارا است. ما یک چیز را در مورد مبارزات انتخاباتی کلینتون می‌دانیم: هیچ‌کس قایق تندرو سوار نخواهد شد. زنی که نام خود را روی «اتاق جنگ» گذاشت، با دشواری سیاست‌ها در مقام ریاست‌جمهوری آشنا است. مخالفانش ۶۰ میلیون دلار علیه وی هزینه کردند، و او موشکافی‌های مطبوعات را که بسیاری از نامزدها را از دور خارج کردند، تاب آورد. او به همان خوبی که به دست آورد، داشته‌هایش را از دست داد و پیروز شد. در مقابل کسانی که تصور می‌کنند سیاست تخریب شخصیت می‌تواند بار دیگر علیه هیلاری و همسرش احیا شود، می‌توانیم به مردم یادآور شویم که چنین شیوه‌ای بارها در گذشته نتیجه معکوس در بر داشته است. اگر هیلاری تصمیم به نامزدی در انتخابات بگیرد، بی‌تردید بیل کلینتون سرمایه‌ای بزرگ خواهد بود. در حقیقت هیلاری تنها نامزد دموکرات (پس از همسرش) است که حملات جمهوریخواهان را تحمل کرد و با نمره خوب بالای ۵۰ درصد (۵۴ درصد رای مثبت در آخرین نظرسنجی ABC) ظهور کرد. بله، او ۴۲ درصد از آرای منفی را به خود اختصاص داد همان طور که سایر دموکرات‌های سرشناس در سطح ملی می‌توانستند چنین نمره‌ای به‌دست آورند. تفاوت در این است که از هیلاری حمایت شدیدتری می‌شود. کارشناسان، فعالان انتخاباتی و سرمایه‌گذاران ممکن است نسبت به انتخاب شدن هیلاری به عنوان رئیس‌جمهور اطمینان نداشته باشند، اما رای‌دهندگان دموکرات به‌ویژه زنان دموکرات و حتی زنان مستقل از تحقق چنین واقعه‌ای به وجد می‌آیند. در سال ۲۰۰۸ فاکتور X قدرت زنان در حوزه‌های انتخاباتی است. ۴۴ درصد از رای‌دهندگان زن هستند. جورج بوش توانست قدرت خود را از طریق دو گروه از رای‌دهندگان افزایش دهد: زنان و اسپانیولی‌زبان‌ها. بوش در سال ۲۰۰۰، ۴۹ درصد و در سال ۲۰۰۴، ۵۵ درصد از آرای زنان را به خود اختصاص داد. فاصله ۳/۵ درصدی او نسبت به جان کری در انتخابات ریاست جمهوری پیشین به دلیل یک افزایش ۲/۵ درصدی در آرای زنان و ۹ درصد اقبال بیشتر به وی در میان اسپانیولی‌زبان‌ها- از ۳۵ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۴۴ درصد در سال ۲۰۰۴- بود. ما معتقدیم که هیلاری می‌تواند این آرای شناور را به صفوف دموکرات‌ها بازگرداند. نامزدی هیلاری از این پتانسیل برخوردار است که نقشه انتخاباتی دموکرات‌ها را تغییر دهد. برخی معتقدند که او می‌تواند با جلب نظر رای‌دهندگان در ایالات جنوبی یا غربی به ۲۰ ایالت و ۲۵۲ رای الکترالی که در اختیار جان کری بود، بیفزاید. هیلاری این توانایی را دارد که مردم را در مناطق کشور آمریکا بسیج کند. بی‌تردید او می‌تواند به آرایی که در اختیار جان کری بود، دست یابد. اما در عین‌حال با پیشگامی احتمالی او به عنوان اولین رئیس جمهور زن آمریکا ما شاهد انفجار آرای زنان- و مشارکت جمهوریخواهان- خواهیم بود. ایالاتی که ما در گذشته به آنها نزدیک بودیم از آرکانزاس گرفته تا کلرادو، کالیفرنیا و اهایو، می‌توانند به آرای دموکرات‌ها بیفزایند. ما فقط آرای یک ایالت دیگر را برای پیروزی نیاز داریم. دست آخر در مقابل آنان که معتقدند شانس‌های هیلاری محدود به توانایی‌های ایدئولوژیک او است و نه خصوصیات رهبری‌اش، ما باور داریم که او درست در مسیر تحولات آمریکا قرار دارد. برخی می‌گویند که او خیلی لیبرال است، برخی نیز معتقدند که او بسیار محافظه‌کار است. ما فکر می‌کنیم که ۳۵ سال حمایت او از کودکان و حریم خانواده و سخت‌کوشی‌اش در سنا برای تضمین امنیت آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر و تلاش‌هایش برای کمک به خانواده‌های متوسط، به او کمک خواهند کرد. ما فکر می‌کنیم که او نماینده تحولی است که کشور آمریکا به‌شدت خواهان آن است: کاهش کسر درآمد، نه افزایش آن، گسترش خدمات درمانی، نه محدود شدن آن و جنگ با تروریسم بدون منزوی شدن در جهان. ما نمی‌دانیم که هیلاری در انتخابات ریاست جمهوری آتی نامزد خواهد شد یا نه، اما می‌دانیم که در صورت شرکت کردن به پیروزی خواهد رسید.

***جیمز کارویل، استراتژیست ارشد در مبارزات انتخاباتی بیل کلینتون در سال ۱۹۹۲. مارک جی پن، استراتژیست ارشد بیل کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶ و مبارزات انتخاباتی هیلاری کلینتون در سال ۲۰۰۰.**

منبع: واشینگتن پست